

زمینه‌گرایی معرفتی و سمانتیک جملات معرفتی

دکتر احمد رضا همتی مقدم*

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۲/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۵/۱۲

چکیده

زمینه‌گرایی معرفتی دیدگاهی جدید در معرفت‌شناسی است که انگیزه ظهور آن، تلاش برای حل مسئله شک‌گرایی بوده است. این دیدگاه، اگر چه در حوزه معرفت‌شناسی ظهور کرده و ادعای حل یکی از قدیمی‌ترین مسائل آن را دارد، در واقع آموزه‌ای سمانتیکی است. زمینه‌گرایی معرفتی دیدگاهی درباره شرط صدق جملات معرفتی است؛ جملاتی مانند "S می‌داند که P" و "S نمی‌داند که P". این دیدگاه، به نوعی چرخش زبانی در معرفت‌شناسی است. زمینه‌گرا قصد دارد با استفاده از معنا و سمانتیک جملات معرفتی، مسائل معرفت‌شناسی را حل کند. در این مقاله، یکی از مبانی سمانتیکی زمینه‌گرایی - یعنی استاندارد معرفتی به عنوان مؤلفه بیان نشده - را بررسی خواهیم کرد و نشان خواهیم داد که ادعای سمانتیکی آن‌ها، در بهترین حالت محل مناقشه خواهد بود.

واژگان کلیدی

زمینه‌گرایی معرفتی، سمانتیک جملات معرفتی، مؤلفه‌های بیان‌نشده، دانستن، شروط صدق، سمانتیک، جملات معرفتی، معنای گوینده، اظهار، دلالت‌های کنایی

مقدمه: زمینه‌گرایی معرفتی

زمینه‌گرایی معرفتی را می‌توان ترکیبی از سه ادعای معرفتی، سمانتیکی و پراگماتیکی دانست (Kompa, 2005). ادعای معرفتی زمینه‌گرایی را می‌توان به شکل زیر صورت‌بندی کرد:

ادعای معرفتی: گوینده الف در زمینه C_1 با گفتن جمله "S" می‌داند که "P" می‌تواند سخن صادقی گفته باشد. در عین حال، گوینده ب نیز در زمینه C_2 با گفتن جمله "S" نمی‌داند که "P" می‌تواند سخن صادقی بگوید. گوینده الف در زمینه C_1 معرفتی را به S نسبت می‌دهد؛ در حالی که گوینده ب در زمینه C_2 ، نبود معرفت را به S نسبت می‌دهد. با این حال، سخن گوینده الف و ب هر دو می‌تواند صادق باشد. صادق بودن سخن گوینده الف و ب، با توضیح تفاوت میان زمینه C_1 و C_2 قابل تبیین است. در زمینه C_1 و C_2 ، استانداردهای لازم برای معرفت متفاوت‌اند. متفاوت بودن استانداردها در زمینه C_1 و C_2 موجب می‌شود محتوای سمانتیکی ادعای الف، متفاوت از محتوای سمانتیکی ادعای ب باشد. در نتیجه، تفاوت در محتوای سمانتیکی ادعای الف و ادعای ب، موجب می‌شود که هر دو ادعا صادق باشند، بدون آن‌که تناقضی به وجود آید.

نکته مهم در صورت‌بندی ادعای معرفتی این است که گوینده الف و ب، هر دو درباره شخص یکسان (یعنی S) و گزاره یکسان (یعنی P) صحبت می‌کنند. همچنین موضع معرفتی فرد S در هر دو زمینه C_1 و C_2 یکسان است. بنابراین تغییر استانداردهای لازم برای معرفت در زمینه C_1 و C_2 ، به علت تفاوت زمینه‌های گوینده الف و ب است. استاندارد زمینه الف (یعنی زمینه C_1)، متفاوت از استاندارد زمینه ب (یعنی زمینه C_2) برای معرفت است. بنابراین زمینه‌گرا معتقد است: استانداردهایی که برای معرفت نیاز است، نسبت به زمینه تناسب دهنده معرفت (یعنی گوینده الف و ب) متغیر است. تغییر در زمینه‌های C_1 و C_2 می‌تواند موجب تغییر در استانداردهای مورد نیاز برای معرفت شود. سپس این تغییر در استانداردها، موجب تغییر در محتوای سمانتیکی (شروط صدق) جملات معرفتی می‌شود. تغییر در محتوای سمانتیکی جملات معرفتی باعث می‌شود که این جملات، یا ارزش صدق یکسان پیدا کنند یا ارزش صدق آن‌ها متفاوت شود.

مثال زیر، در شناخت ایده اصلی زمینه‌گرایان راه‌گشاست. کماوه و همسرش در فرودگاه هلند نشسته‌اند و قصد دارند به تهران سفر کنند. آن‌ها کار مهمی در دبی دارند

و قرار است رئیس شرکتی را که در آن کار می‌کنند، در سالن انتظار فرودگاه دبی ملاقات کنند. آن‌ها می‌خواهند بدانند هواپیما در دبی توقف دارد یا نه. آن‌ها به طور تصادفی می‌شنوند که مسافری از شخصی به نام مهدی سؤال می‌کند: آیا هواپیما در دبی توقف دارد؟ مهدی به برنامه پرواز خود که از آژانس مسافرتی گرفته است، نگاه می‌کند و می‌گوید: «بله، من می‌دانم که هواپیما در دبی توقف دارد». مهدی، تنها بر اساس برنامه پرواز چنین ادعایی می‌کند. توقف هواپیما در دبی برای کاوه و همسرش بسیار مهم است. کاوه به همسرش می‌گوید: «آیا می‌توان به برنامه پرواز مهدی اعتماد کرد؟ ممکن است این برنامه اشتباه باشد و یا در آخرین لحظات تغییر کند». کاوه و همسرش موافق‌اند که «مهدی، واقعاً نمی‌داند که هواپیما در دبی توقف دارد»؛ بنابراین تصمیم می‌گیرند مسئله را بررسی کنند.

در این مثال،^۱ ما با دو ادعا روبه‌رو هستیم: مهدی ادعا می‌کند که می‌داند هواپیما در دبی توقف دارد؛ و کاوه ادعا می‌کند که مهدی نمی‌داند که هواپیما در دبی توقف دارد. به نظر می‌رسد کاوه و همسرش در شرایطی هستند که استاندارد سخت‌گیرانه‌تری را برای معرفت‌ایجاب می‌کنند. این دو ادعا را به صورت زیر مشخص می‌کنیم:

۱) ادعای مهدی: «من می‌دانم که هواپیما در دبی توقف دارد».

۲) ادعای کاوه: «مهدی نمی‌داند که هواپیما در دبی توقف دارد».

زمینه‌گرا معتقد است این دو ادعا شهوداً صادق است. حال او می‌خواهد تبیینی برای این شهودها ارائه دهد، بدون آن‌که تناقضی به وجود آید.^۲ او معتقد است در زمینه‌ای که مهدی در آن قرار دارد، توقف هواپیما در دبی چندان برایش مهم نیست. استاندارد می‌کند که او بر پایه آن، ادعای دانستن می‌کند، در آن زمینه کافی است. استاندارد زمینه مهدی موجب می‌شود محتوای سمانتیکی ادعای او، با محتوای سمانتیکی ادعای کاوه متفاوت باشد؛ یعنی معنای واژه «دانستن» در ادعای مهدی، متفاوت است از معنای واژه «دانستن» در ادعای کاوه. در نتیجه، وقتی او می‌گوید: «من می‌دانم که هواپیما در دبی توقف دارد»، سخن صادقی گفته است. به عبارت دقیق‌تر، جمله «من می‌دانم که هواپیما در دبی توقف دارد»، در زمینه مهدی صادق است.

اما کاوه و همسرش ملاقات مهمی در دبی دارند. توقف هواپیما برای آن‌ها بسیار مهم است. زمینه و سیاقی که کاوه و همسرش در آن قرار دارند متفاوت از زمینه مهدی است. آن‌ها نمی‌توانند تنها به برنامه آژانس مسافرتی اتکا کنند؛ چون ممکن است در آخرین لحظات، برنامه تغییر کرده باشد یا اشتباهی در آن رخ داده باشد. استاندارد مهدی در زمینه‌ای که آن‌ها قرار دارند، کافی نیست. زمینه کاوه، استاندارد سخت‌گیرانه‌ای را برای معرفت ایجاد می‌کند. وقتی او می‌گوید: «مهدی نمی‌داند که هواپیما در دبی توقف دارد»، او نیز سخن صادقی گفته است. چون استاندارد زمینه او باعث شده است محتوای سمانتیکی ادعای او، متفاوت از محتوای سمانتیکی ادعای مهدی باشد. بنابراین به عبارت دقیق‌تر، جمله «مهدی نمی‌داند که هواپیما در دبی توقف دارد» در زمینه کاوه صادق است. بنابراین زمینه‌گرا معتقد است محتوای سمانتیکی ادعای مهدی و ادعای کاوه از هم متفاوت‌اند و این محتواهای سمانتیکی متفاوت، می‌توانند ارزش صدق یکسان داشته باشند، بدون آن‌که تناقضی ایجاد شود. ادعای مهدی را در نظر بگیرید: «من می‌دانم که هواپیما در دبی توقف دارد». محتوای سمانتیکی این ادعا را می‌توان این‌گونه دانست: «مهدی رابطه دانستن ۱ را با توقف هواپیما دارد». حال ادعای کاوه را در نظر بگیرید: «مهدی نمی‌داند که هواپیما در دبی توقف دارد». محتوای سمانتیکی ادعای کاوه را می‌توان این‌گونه دانست: «مهدی رابطه دانستن ۲ را با توقف هواپیما ندارد».^۳ دقت کنید در اینجا دو رابطه «دانستن» داریم: رابطه دانستن ۱ و رابطه دانستن ۲. مهدی رابطه دانستن ۱ را با توقف هواپیما دارد، اما رابطه دانستن ۲ را با توقف هواپیما ندارد.^۴ زمینه‌گرا، از همین استراتژی برای حل مسئله شک‌گرایی استفاده می‌کند.

با این توضیحات، می‌توان فهمید یکی از مشخصات محوری آموزه زمینه‌گرایی، نقش زمینه انتساب دهنده معرفت است. حال سؤال این است چه ویژگی‌هایی زمینه انتساب دهنده را تشکیل می‌دهند؟ کوهن، از جمله زمینه‌گرایانی است که زمینه انتساب دهنده معرفت را «اهداف»،^۵ مقاصد و نیات،^۶ انتظارات^۷ و پیش‌فرض‌های^۸ انتساب دهنده در نظر می‌گیرد (Cohen, 1999, p.57). البته گاهی نیز انتساب دهنده در زمینه‌ای قرار دارد که در آن زمینه، خود به خود استانداردهای معرفتی بالا هستند. مثلاً انتساب دهنده در یک کلاس فلسفه قرار دارد که در آن، از شک‌گرایی بحث می‌شود.

با توجه به توضیحات ذکر شده، ادعای پراگماتیکی را می‌توان به شکل زیر صورت‌بندی کرد:

ادعای پراگماتیکی: زمینه انتساب دهنده به وسیلهٔ پیش فرض‌ها، اهداف، نیات و انتظارات انتساب دهنده مشخص می‌شود. پیش‌فرض‌ها، نیات، مقاصد و انتظارات انتساب دهنده، استاندارد معرفتی لازم برای معرفت را در آن زمینه تعیین می‌کنند.

توضیحات ذکر شده، ایدهٔ اصلی زمینه‌گرایی را مشخص کرد. حال سؤال این است که دلیل حساس بودن نسبت به زمینه بودن محتوای سمانتیک جملات معرفتی چیست؟ توضیح داده شد که استانداردهای لازم برای معرفت، موجب می‌شوند محتوای سمانتیک جملات معرفتی نسبت به زمینه انتساب دهنده تغییر کند. اما سؤال این است چگونه استانداردهای لازم برای معرفت در یک زمینه، موجب می‌شوند محتوای سمانتیک جمله معرفتی در آن زمینه تعیین شود؟ پاسخ زمینه‌گرا به این سؤال، مبنای سمانتیک این آموزه را مشخص می‌کند. دو نوع پاسخ کلی می‌توان برای این سؤال در نظر گرفت (Cohen, 1999, p.61):

۱) استانداردهای معرفتی در یک زمینه، محتوای واژه «دانستن» را تعیین می‌کنند که به تبع آن، محتوای سمانتیک کل جمله معرفتی تعیین می‌شود.

۲) استانداردهای معرفتی در یک زمینه، خود به عنوان مؤلفه‌ای مستقیم، محتوای سمانتیک جمله معرفتی را تعیین می‌کنند.

بنابراین ادعای سمانتیک زمینه‌گرایی را می‌توان به صورت زیر صورت‌بندی کرد: ادعای سمانتیک: استانداردهای معرفتی لازم در یک زمینه، محتوای سمانتیک جمله معرفتی را تعیین می‌کنند. استاندارد معرفتی می‌تواند به عنوان مؤلفه‌ای مستقیم در تعیین محتوای سمانتیک جمله معرفتی دخالت کند. همچنین استاندارد معرفتی می‌تواند در تعیین محتوای سمانتیک واژه «دانستن» دخالت داشته باشد. ادعای سمانتیک را در بخش بعد، دقیق‌تر معرفی می‌کنیم.

۱. مبنای سمانتیک زمینه‌گرایی

با توجه به آنچه تا کنون گفته شد، مبنای سمانتیک آموزه زمینه‌گرایی معرفتی، می‌تواند به یکی از دو صورت زیر مشخص شود:

۱) استاندارد معرفتی در یک زمینه، محتوای واژه «دانستن» را تعیین می‌کند. حال اگر حرف D را به عنوان نشانه‌ای برای استاندارد معرفتی در نظر بگیریم، محتوای جمله‌ای مانند "S می‌داند که P" این گزاره خواهد بود: «S رابطه دانستن D را با P دارد». در این حالت، رابطه دانستن، یک رابطه دو موضعی میان S و P است؛ اما این رابطه، در هر زمینه متفاوت است.

۲) استاندارد معرفتی در یک زمینه، خود به عنوان مؤلفه‌ای مستقیم در تعیین محتوای سمانتیکی جمله "S می‌داند که P" دخالت دارد. در این تعبیر، محتوای سمانتیکی جمله "S می‌داند که P"، این گزاره خواهد بود: «S رابطه دانستن را با P نسبت به استاندارد D دارد». در این حالت، رابطه دانستن، یک رابطه سه موضعی میان S، P و D است. این رابطه سه موضعی در هر زمینه ثابت است اما مؤلفه D (یعنی استاندارد معرفتی) نسبت به زمینه متغیر است. در نتیجه، محتوای جمله "S می‌داند که P" نیز نسبت به زمینه انتساب دهنده تغییر می‌کند.

در ادامه این مقاله، مبنای سمانتیکی دوم زمینه‌گرایی را نقد و بررسی خواهیم کرد. قبل از آن، مبنای اول سمانتیکی زمینه‌گرایی را به طور مختصر توضیح می‌دهیم. در نوع اول، ادعای زمینه‌گرا این بود که استانداردهای معرفتی در یک زمینه، محتوای واژه «دانستن» را تعیین می‌کنند. حال سؤال این است که چگونه استانداردهای معرفتی بر محتوای واژه «دانستن» تأثیر دارند؟ سه پاسخ را در آرای زمینه‌گرایان می‌توان یافت:

الف) واژه «دانستن» مانند یک واژه «اشاره‌ای»^۹ است (واژگانی مانند «من»، «شما»، «اینجا» و نظایر آن). همان گونه که زمینه، محتوای واژگان اشاره‌ای را تعیین می‌کند، استانداردهای معرفتی در زمینه انتساب دهنده معرفت، محتوای واژه «دانستن» را تعیین می‌کنند (Cohen, 1988b, p.97; Derose, 1992, p.920).

ب) رفتار واژه «دانستن» مانند رفتار صفتهای مقایسه‌ای است (صفت‌هایی مانند بلندی،^{۱۰} صافی،^{۱۱} غنی،^{۱۲} و نظایر آن). همان گونه که این صفات، مستقل از زمینه نیستند، واژه «دانستن» نیز مستقل از زمینه نیست. این صفات، درجه‌ای هستند و زمینه درجه آن‌ها را تعیین می‌کند. «دانستن» نیز واژه‌ای مدرج است و زمینه انتساب دهنده معرفت، درجه آن را تعیین می‌کند (Lewis, 1996).^{۱۳}

ج یکی از اجزای ضروری دانستن، توجیه^{۱۴} است. واژه «توجیه» مانند صفت‌های مقایسه‌ای (بلندی، صافی و ...) امری درجه‌ای است. در نتیجه، دانستن نیز به تبع توجیه، امری مدرج خواهد بود (Cohen, 1999, p.60).

الف، ب و ج، سه تعبیری است که زمینه‌گرایان برای حساس بودن نسبت به زمینه بودن واژه «دانستن» ارائه داده‌اند. پاسخ الف تا حدی روشن است، اما تفاوت پاسخ ب و ج در این است که برخی معتقدند خود واژه «دانستن» امری مدرج است، اما برخی دیگر معتقدند چون توجیه امری مدرج است، به تبع آن دانستن نیز مدرج خواهد بود. آن‌هایی که معتقدند خود واژه «دانستن» مدرج است، در واقع، توجیه را جزء ارکان ضروری دانستن نمی‌دانند (Lewis, 1996).

مبنای اول سمانتیکی زمینه‌گرایان، توسط فیلسوفان زبان و معرفت‌شناسان به چالش کشیده شده است. آن‌ها معتقدند که شواهد زبانی گوناگون نشان می‌دهند که واژه «دانستن»، نمی‌تواند به صورت یک واژه اشاره‌ای یا همانند صفات مقایسه‌ای تعبیر شود.^{۱۵} اما درباره مبنای سمانتیکی دوم، بحث چندانی صورت نگرفته است. در بخش بعد، ادعای سمانتیکی دوم را توضیح می‌دهیم.

۲. استاندارد معرفتی به عنوان مؤلفه بیان نشده

در مبنای سمانتیکی دوم، زمینه‌گرا ادعا دارد که استاندارد معرفتی، خود یکی از اجزای محتوای جمله "S می‌داند که P" است. در این تعبیر، استاندارد معرفتی در محتوای واژه «دانستن» تأثیر ندارد، بلکه تأثیر آن در کل جمله معرفتی است. مثلاً این جمله را در نظر بگیرید: «هوا بارانی است». محتوای این جمله هنوز کامل نیست. محتوای جمله «هوا بارانی است»، به لحاظ ظاهری از اجزای زیر تشکیل شده است: «هوا و ویژگی بارانی بودن». اما این محتوا را نمی‌توان صادق یا کاذب دانست؛ باید ببینیم هوا در کجا بارانی است. با مشخص کردن مکان، جمله «هوا بارانی است» می‌تواند صادق باشد یا کاذب. زمینه، مکان مورد نظر را تعیین می‌کند. مؤلفه مکان یک جزء ضروری است تا محتوای جمله «هوا بارانی است» کامل شود. بنابراین مکان، جزئی از محتوای این جمله خواهد بود. مثلاً اگر جمله «هوا بارانی است» در نیاوران گفته شود، محتوایش این گزاره است: «هوای نیاوران و ویژگی بارانی بودن». مؤلفه مکان را زمینه تعیین می‌کند اما این مؤلفه

در ظاهر جمله نیامده است. به همین دلیل، به آن مؤلفه بیان نشده^{۱۶} می‌گویند. مؤلفه بیان نشده، بخشی از محتوای جمله است که در شکل ظاهری جمله نیامده است، اما برای تعیین صدق یا کذب جمله ضروری است.

حال جمله "S می‌داند که P" را در نظر بگیرید. برخی معتقدند محتوای جمله "S می‌داند که P" کامل نیست. برای کامل شدن محتوای این جمله، ما نیازمند مؤلفه دیگری هستیم که آن مؤلفه را زمینه تعیین می‌کند. این مؤلفه، استاندارد معرفتی است. استاندارد معرفتی را زمینه انتساب دهنده تعیین می‌کند. استاندارد معرفتی، یک مؤلفه بیان نشده است. حضور این مؤلفه لازم است تا محتوای جمله "S می‌داند که P" کامل شود. بنابراین محتوای کامل جمله "S می‌داند که P" این است: «S رابطه دانستن را با P نسبت به استاندارد D دارد». استاندارد D همان مؤلفه بیان نشده است که زمینه آن را تعیین می‌کند. دقت کنید در این تعبیر، دانستن یک رابطه سه موضعی است. دانستن رابطه‌ای است میان S، P و D. این رابطه سه موضعی، در هر زمینه‌ای ثابت است - بر خلاف شرح اشاره‌ای از واژه «دانستن» که بر مبنای آن، دانستن، رابطه‌ای دو موضعی است، اما این رابطه دو موضعی در هر زمینه‌ای متفاوت است - آنچه نسبت به زمینه تغییر می‌کند، استاندارد D است. پس دانستن یک رابطه سه موضعی ثابت در هر زمینه است، اما یکی از اجزای این رابطه (یعنی استاندارد D)، بر حسب زمینه متغیر است. بر طبق این تعبیر، ما می‌توانیم بگوییم: محتوای جملاتی مانند "S می‌داند که P" و "S نمی‌داند که P" حساس به زمینه است؛ چون استاندارد معرفتی D در هر زمینه متفاوت است.

دقت کنید در این تعبیر، رابطه دانستن در هر زمینه‌ای ثابت است. زمینه‌گرا، به احتمال زیاد، شرح سمانتیک صوری از معنا (مفهوم شروط صدقی) را مد نظر دارد. بر طبق سمانتیک صوری از معنای جملات، معنای یک جمله، فهم شروط صدق آن است.^{۱۷} به نظر می‌رسد غالب معرفت‌شناسان نیز در تحلیل جملات معرفتی، این مفهوم از معنا را در نظر دارند. بر طبق سمانتیک صوری، معرفت‌شناسان معتقدند جمله "S می‌داند که P" صادق است، اگر و تنها اگر S رابطه دانستن را با P داشته باشد. اما چگونه بفهمیم S، رابطه دانستن را با P دارد یا ندارد؟ در اینجا کار معرفت‌شناسی آغاز می‌شود. معرفت‌شناسان تلاش می‌کنند با ارائه نظریه‌های متفاوت از معرفت نشان دهند

چه هنگام S رابطه دانستن را با P دارد. در این تحلیل از جملات معرفتی، واژه «دانستن» یک واژه دو موضعی میان S و P است. آنچه در سمانتیک صوری مهم است، ویژگی‌های زبانی جملات (نحو آنها) و نحوه ترکیب آن‌ها با یکدیگر^{۱۸} است. حال زمینه‌گرا مدعی است که در سمانتیک جملات معرفتی، زمینه نیز نقش دارد. اما رابطه دانستن، در هر زمینه‌ای ثابت است. بنابراین بر طبق سمانتیک صوری می‌توان گفت: زمینه‌گرایان ادعا دارند شروط صدق جملات معرفتی، به صورت زیر است:

"S می‌داند که P" صادق است، اگر و تنها اگر S رابطه دانستن را با P و استاندارد معرفتی D داشته باشد.

البته می‌توان تغییر ب از مبنای سمانتیک اول را - یعنی مشابهت واژه «دانستن» و صفات مقایسه‌ای- در پاسخ نوع دوم قرار داد. این جمله را در نظر بگیرید: «علی قد بلند است». محتوای واژه «بلند» نسبت به یک طبقه مقایسه‌ای خاص مشخص می‌شود که این طبقه مقایسه‌ای را زمینه تعیین می‌کند. اما این طبقه مقایسه‌ای، مؤلفه بیان نشده است. بنابراین محتوای جمله «علی قد بلند است»، این گزاره خواهد بود: «علی نسبت به X قد بلند است». در اینجا، X همان طبقه مقایسه‌ای خاص است. بعد از این توضیحات، اکنون به بررسی مبنای دوم زمینه‌گرایی می‌پردازیم.

۱-۲. استدلال‌ات زمینه‌گرا برای مؤلفه بیان نشده

برخی از فیلسوفان زبان معتقدند برخی از جملات زبان، فی‌نفسه معنای کاملی ندارند. به عبارت دیگر، آن‌ها معتقدند برخی از جملات زبان، گزاره کاملی را بیان نمی‌دارند. در نتیجه، صدق یا کذب این جملات را نمی‌توان مشخص کرد. آن‌ها معتقدند این نوع جملات، برای آن‌که معنای کاملی پیدا کنند، نیازمند مؤلفه‌ای هستند که این مؤلفه را زمینه اظهار آن جملات مشخص می‌کند. به چنین مؤلفه‌ای، مؤلفه بیان نشده می‌گویند.

تعریف اولیه و ساده مؤلفه بیان نشده را می‌توان به صورت زیر صورت‌بندی کرد:

مؤلفه بیان نشده: الف یک مؤلفه بیان نشده از جمله ب است، اگر و تنها اگر الف در محتوای سمانتیکی ب تأثیر داشته باشد؛ اما در شکل نحوی جمله ب وجود نداشته باشد (Borg, 2004, p.213).

حال سؤال این است: چرا در تحلیل جملات معرفتی (مانند "S می داند که P")، ما باید یک مؤلفه بیان نشده را فرض کنیم که در سمانتیک این جملات تأثیر دارد؟ تا کنون، زمینه‌گرایان پاسخی به این سؤال نداده‌اند و البته آن‌ها مبنای سمانتیکی آموزه خود را به طور دقیق معرفی نکرده‌اند. با توجه به مثال‌های زمینه‌گرا (مانند مثال فرودگاه) و روش حل آن‌ها برای مسئله شک‌گرایی، دو ادعای استدلال‌گونه را می‌توان در تأیید آموزه آن‌ها صورت‌بندی کرد: (از این به بعد، هرگاه از ادعای اول و ادعای دوم صحبت می‌کنیم، منظور دو ادعای زیر است.)

ادعای اول: جملات معرفتی فی‌نفسه محتوای کاملی ندارند. با توجه به نحو این جملات و نحوه ترکیب عباراتشان، آن‌ها نمی‌توانند گزاره کاملی را بیان دارند؛ به گونه‌ای که صدق و کذب آن‌ها را بتوان ارزیابی کرد. برای این‌که این جملات معنای کاملی پیدا کنند، ما نیاز به مؤلفه‌ای داریم که این مؤلفه را زمینه‌انتساب‌دهنده تعیین می‌کند. این مؤلفه بیان نشده، استاندارد معرفتی است.

در مقالات زمینه‌گرایان، استدلال دقیقی برای این ادعا نیافتیم، اما برای فهم این ادعا، مثال جمله «هوا بارانی است» راه‌گشا است. محتوای این جمله هنوز کامل نیست. این محتوا را نمی‌توان صادق یا کاذب دانست؛ باید ببینیم هوا در کجا بارانی است. با مشخص کردن مکان، جمله «هوا بارانی است» می‌تواند صادق یا کاذب. زمینه، مکان مورد نظر را تعیین می‌کند. مؤلفه مکان یک جزء ضروری است تا محتوای جمله «هوا بارانی است» کامل شود. مؤلفه مکان را زمینه تعیین می‌کند اما این مؤلفه، در ظاهر جمله نیامده است.

اگر ادعای اول در مد نظر زمینه‌گرا باشد، پس او باید بپذیرد که دو موضعی بودن «دانستن»، معنای نامتعینی از جملات معرفتی ارائه می‌دهد. بنابراین دو راه پیش‌رو دارد:

(۱) اصلاح سمانتیک صوری؛ بدین طریق که واژه «دانستن» را یک واژه سه موضعی در نظر بگیرد و در نتیجه، بپذرد که رابطه «دانستن» در هر زمینه‌ای ثابت است.

(۲) نظریه معنای خود را تغییر دهد؛ یعنی مفهوم شروط صدقی را درباره جملات معرفتی نپذیرد و معنای این جملات را وابسته به زمینه بداند؛ به گونه‌ای که رابطه دانستن، دیگر رابطه‌ای ثابت نباشد.

ادعای دوم: سمانتیک صوری می‌تواند معنای کاملی از جملات معرفتی ارائه دهد. به عبارت دیگر، جملات معرفتی می‌توانند گزاره‌ی کاملی بیان دارند اما این گزاره‌ی کامل، معمولاً گزاره‌ای نیست که ما با ادای این جملات در یک زمینه‌ی خاص اظهار می‌کنیم. در برخی از زمینه‌ها نیز این گزاره‌ی کامل، در واقع کاذب است، ولی ما به طور شهودی فکر می‌کنیم سخن صادقی گفته‌ایم.

به نظر می‌رسد مثال فرودگاه، استدلالی برای این ادعا باشد. در مثال فرودگاه، اگر استاندارد مهدی را برای دانستن کافی بدانیم، آنچه کاوه ادعا می‌کند کاذب است؛ اما به طور شهودی فکر می‌کنیم، ادعای کاوه صادق است. برای فهم ادعای دوم، مثال زیر راه‌گشاست. فرض کنید کودکی به نام علی، دستش را بریده است و به شدت گریه می‌کند. مادرش بی‌تاب شده و نگران است. پدر علی، برای آن‌که همسرش را آرام کند، به او می‌گوید: «علی نمی‌میرد». محتوای جمله «علی نمی‌میرد» این گزاره است: «علی و ویژگی نمردن». فیلسوفان به طور سنتی^{۱۹} اعتقاد داشتند وقتی گوینده‌ای در یک زمینه، جمله‌ای را اظهار می‌کند، او با اظهار آن جمله، محتوای سمانتیکی جمله را بیان می‌کند (soames, 2005). مثلاً جمله «علی نمی‌میرد» در زمینه‌ای که علی دستش را بریده، این گزاره را بیان می‌دارد: «علی و ویژگی نمردن». حال پدر علی با اظهار جمله «علی نمی‌میرد»، در واقع همین گزاره «علی و ویژگی نمردن» را بیان می‌کند. طبق دیدگاه سنتی، پدر علی با اظهار جمله «علی نمی‌میرد»، محتوای سمانتیکی خود جمله را بیان کرده است. حال با این مشکل روبه‌رو می‌شویم که محتوای جمله «علی نمی‌میرد»، در هر زمینه‌ای کاذب است؛ چون علی جاودانه نیست و در نهایت می‌میرد. اگر پدر علی با اظهار جمله «علی نمی‌میرد»، محتوای سمانتیکی این جمله را بیان می‌کند، پس او نیز سخن کاذبی گفته است. اما به طور شهودی ما فکر می‌کنیم اظهار پدر علی صادق است. حال باید تبیینی برای این شهود ارائه دهیم.

برخی گفته‌اند که جمله «علی نمی‌میرد»، نیاز به مؤلفه‌ای دارد تا شهود ما را مبنی بر صادق بودن سخن پدر علی برآورده کند. بنابراین باید ببینیم منظور پدر علی از ادای این جمله در آن زمینه چه بوده است. مثلاً پدر علی با ادای جمله «علی نمی‌میرد» در این زمینه، می‌خواسته است بگوید که «علی از این زخم نمی‌میرد». بنابراین محتوای

سمانتیکی جمله «علی نمی‌میرد»، این گزاره نیست: «علی و ویژگی نمردن»؛ بلکه محتوای سمانتیکی جمله «علی نمی‌میرد»، این گزاره است: «علی و ویژگی نمردن از این زخم». زمینه به ما کمک می‌کند تا محتوای سمانتیکی جمله را مشخص کنیم. پدر علی با ادای جمله «علی نمی‌میرد» در این زمینه، در واقع خواسته است این محتوای سمانتیکی را بیان کند؛ یعنی «علی و ویژگی نمردن از این زخم». از این زخم همان مؤلفه بیان نشده است که زمینه، آن را تعیین می‌کند. دقت کنید در این حالت، جمله «علی نمی‌میرد»، گزاره کاملی را بیان می‌کند؛ یعنی «علی و ویژگی نمردن». اما این گزاره کامل، معنای ثابت این جمله نیست. ممکن است این معنا، در زمینه‌ای ارزش صدق خاص خودش را داشته باشد. اگر چه معنای جمله «علی نمی‌میرد» کامل است، اما در هر زمینه‌ای این معنا منظور نیست.

۲-۲. نقد ادعای اول

فیلسوفان زبان زمینه‌گرا، مانند ریکانتی،^{۲۰} معتقدند مؤلفه‌های بیان نشده - یعنی مؤلفه‌هایی که در نحو جمله ظاهر نمی‌شوند، اما نقش سمانتیکی دارند- باید تنها به واسطه ویژگی‌های زمینه (زمینه ادای جمله) مشخص شوند، نه به واسطه ویژگی‌های زبانی و ساختار نحو جمله (Recanati, 2002a, p.316, cited by Borg 2004). او معتقد است اگر جمله S در هر زمینه‌ای گزاره کاملی بیان نکند، پس ویژگی‌های صوری جمله S، برای تعیین معنا کافی نیستند. برای تعیین معنای چنین جملاتی، ما نیاز به مؤلفه‌ای داریم که معنای آن‌ها را کامل کند. اما نکته اینجاست که در جملاتی مانند S، چنین مؤلفه‌ای دیگر وابسته به زمینه نیست. این مؤلفه مستقل از زمینه است؛ چون در هر زمینه‌ای به آن نیاز است. بنابراین در جملاتی مانند S، این مؤلفه را باید در ساختار و نحو جمله جست‌وجو کرد (Recanati, 2002a, p.316). در واقع، می‌توان گفت در جمله‌ای مانند S، این مؤلفه به نوعی بیان شده است، اما در نحو و ساختار جمله. در حالی که مؤلفه بیان نشده، در واقع مؤلفه‌ای است که در ساختار و نحو جمله، به هیچ طریقی ظاهر نمی‌شود؛ چنین مؤلفه‌هایی، صرفاً به واسطه ویژگی‌های زمینه مشخص می‌شوند. ریکانتی، برای مؤلفه‌های بیان نشده، معیار زیر را ارائه می‌دهد:

معیار مؤلفه بیان نشده: فرض کنید جمله‌ای مانند S برای آن‌که معنای کاملی داشته باشد، نیاز به مؤلفه‌ای دارد. حال اگر ما نتوانیم زمینه‌ای را تصور کنیم که در آن زمینه، جمله‌ای مانند S معنای کاملی داشته باشد، پس آن مؤلفه، مؤلفه بیان نشده نیست، بلکه در واقع، در ساختار و نحو جمله بیان شده است (Recanati, 2002a, p.316).

مثلاً جمله «علی کشت» را در نظر بگیرید. این جمله معنای کاملی ندارد و قابل ارزیابی از نظر صدق و کذب نیست؛ چون ما باید بدانیم علی چه چیزی را کشته است تا بگوییم این جمله، صادق است یا کاذب. بنابراین برای این‌که این جمله معنای کاملی داشته باشد، ما نیاز به این مؤلفه داریم: چیزی را. اما جمله «علی کشت»، در هر زمینه‌ای که ادا شود، برای کامل شدن به این مؤلفه نیاز دارد. بنابراین طبق آزمون ریکانتی، این مؤلفه، مؤلفه بیان نشده نیست. بنابراین باید در ساختار و نحو جمله آن را پیدا کرد. اگر دقت کنیم، فعل «کشتن» یک فعل متعدی است که به لحاظ نحوی شامل دو موضع یا شناسه است. در زبان فارسی می‌توان این‌گونه نمایش داد: «الف، ب را کشت». دو موضعی بودن فعل کشتن، به زمینه بستگی ندارد بلکه در ساختار خود فعل نهفته است. بنابراین طبق سمانتیک صوری شروط صدق، جمله «علی کشت» چنین است:

«علی کشت» صادق است، اگر و تنها اگر علی، چیزی را بکشد.

بنابراین برای فهمیدن معنای جمله «علی کشت»، باید این شروط صدق را بفهمیم. مؤلفه چیزی را، مؤلفه‌ای است که در هر زمینه به آن نیاز است تا جمله «علی کشت»، گزاره کاملی را بیان کند. این مؤلفه، به زمینه ادای جمله وابسته نیست، بلکه در ساختار فعل کشتن قرار دارد.

حال سؤال این است: آیا در جملات معرفتی، مؤلفه بیان نشده - یعنی استاندارد معرفتی - از آزمون ریکانتی سربلند بیرون می‌آید؟ در واقع، زمینه‌گرا باید توضیح دهد که آیا انتساب جملات معرفتی در هر زمینه‌ای، کامل نیست یا تنها در زمینه‌هایی خاص معنای کاملی ندارد؟

فرض کنید زمینه‌گرا معتقد است که جملات معرفتی، در برخی زمینه‌ها، معنای کاملی ندارند. به عبارت دیگر، جملات معرفتی در برخی از زمینه‌ها، معنای کاملی دارند و در برخی دیگر، معنای آنها کامل نیست. این ادعا کمی عجیب است و با آموزه زمینه‌گرایی

مطابقت ندارد؛ چون زمینه‌گرا باید بپذیرد که در برخی از زمینه‌ها، نقش زمینه زائد است. در زمینه‌ای رابطه معرفت، در واقع رابطه‌ای دو موضعی است و در زمینه‌ای دیگر سه موضعی. اگر عبارتی یا جمله‌ای وابسته به زمینه است، در هر زمینه‌ای این وابستگی وجود دارد. از سوی دیگر، اگر زمینه‌گرا چنین ادعایی داشته باشد، به نظر می‌رسد او دیگر نمی‌تواند سمانتیک صوری را بپذیرد؛ چون بر طبق سمانتیک صوری، معنای جملات، شروط صدق آنهاست و شروط صدق، مستقل از زمینه تعیین می‌شوند. اما طبق این تعبیر، شروط صدق، گاهی مستقل از زمینه است و گاهی وابسته به زمینه.

به نظر می‌رسد زمینه‌گرا باید ادعا کند که جملات معرفتی، در هر زمینه‌ای کامل نیست. پس باید بپذیرد که ساختار و نحو واژه «دانستن»، یک ساختار سه موضعی است؛ یعنی در جملات معرفتی مانند "S می‌داند که P"، دانستن رابطه‌ای میان S، P و استاندارد معرفتی است. در این صورت، دیگر استاندارد معرفتی مؤلفه‌ای بیان نشده نیست؛ چون به واسطه ویژگی‌های زمینه انتساب دهنده تعیین نمی‌شود. البته زمینه‌گرا می‌تواند بگوید بحث بر سر نام واژگان نیست. به این نکته باز می‌گردیم.

اگر زمینه‌گرا مدعی است که واژه «دانستن»، یک واژه سه موضعی است، قطعاً باید شواهد زبانی برای ادعایش فراهم کند؛ چون او ادعا دارد که نحو واژه «دانستن» ساختاری سه موضعی است. ادعایی که تا کنون معرفت‌شناسان از آن غفلت کرده‌اند و حتی زبان‌شناسان نیز این نکته را دریافته‌اند و اکنون، آن‌ها کشف کرده‌اند! از سوی دیگر، شواهد زبانی (یعنی استفاده کاربران زبان از واژگان زبان) خلاف مدعای آن‌ها را نشان می‌دهد.

برای فهم این نکته، این جمله را در نظر بگیرید: «هوا بارانی است». وقتی کسی این جمله را ادا می‌کند، می‌خواهد بگوید هوا در مکانی خاص بارانی است؛ شنوندگان نیز همان معنا را برداشت می‌کنند. فرض کنید من در تهران هستم و با کسی در ساری تلفنی صحبت می‌کنم. او به من می‌گوید: «هوا بارانی است». من کاملاً می‌فهمم که منظور او این است که هوا در ساری بارانی است نه در تهران. یک آزمون شهودی برای فهم نظر گوینده، در چنین جملاتی وجود دارد که به آزمون گزارش غیر مستقیم بدون گیومه^{۲۱} معروف است (Borg, 2004, p.111). این آزمون، به فهم شنونده از اظهار این

جملات مربوط است. فرض کنید گوینده الف، جمله s را در زمینه‌ای ادا می‌کند.^{۲۲} شهوداً به نظر می‌رسد آنچه گوینده اظهار کرده، با گزارش غیر مستقیم بهتر فهمیده می‌شود؛ یعنی بدین صورت: «الف با ادای s، p را بیان کرد» یا «الف گفت که p».

فرض کنید محسن در ساری است و هوای آنجا بارانی است. محسن با دوستش ساجد تلفنی صحبت می‌کند و ساجد هم در تهران است. محسن می‌گوید: «هوا بارانی است». ساجد وقتی با همسرش صحبت می‌کند، می‌گوید: «محسن گفت هوای ساری بارانی است». این آزمون کاملاً شهودی است. اما در هنگام صحبت از انتساب‌های دانستن، کاربران شایسته زبان^{۲۳} هیچ‌گاه از مؤلفه استاندارد معرفتی صحبت نمی‌کنند. حتی شنوندگان نیز در فهم اظهار آن‌ها، چنین چیزی را در نمی‌یابند. کسی نمی‌گوید «من با این استاندارد می‌دانم که P» یا «الف گفت که با این استاندارد می‌داند که P». اما در جمله‌ای مانند «علی کشت»، شنونده کاملاً می‌فهمد که علی چیزی را کشته است. وقتی این جمله به صورت غیر مستقیم گزارش می‌شود، این نکته واضح می‌شود. مثلاً «الف گفت که علی، محسن را کشت» و نظایر آن. اگر ساختار و نحو واژه «دانستن» سه موضعی باشد، قاعداً باید خود را در کاربرد آن نشان دهد. به نظر می‌رسد اگر برای حل مسئله‌ای، نحو و سمانتیک واژه‌ای را چنان تفسیر کرد که به لحاظ زبانی، قابل قبول نباشد، این راه چندان موجه نیست. از سوی دیگر، تا کنون معرفت‌شناسان با پیش‌فرض گرفتن دو موضعی بودن رابطه دانستن، کار خود را پیش برده‌اند، بدون آن‌که مشکلی داشته باشند. نظریه‌های متفاوت درباره معرفت، گواهی بر این ادعاست. این جملات می‌توانند محتوای کاملی داشته باشند، اگر چه کاذب باشند. تا کنون معرفت‌شناسان واژه «دانستن» را دو موضعی در نظر می‌گرفتند و به احتمال زیاد، در نظر خواهند گرفت. به نظر می‌رسد ادعای زمینه‌گرای مبنی بر شکل ساختاری واژه «دانستن»، چندان موجه نباشد؛ و آنها باید شواهد تجربی زبانی برای ادعای خود فراهم کنند.

اما زمینه‌گرا هنوز می‌تواند پاسخی برای استدلال بالا داشته باشد. او می‌تواند بگوید بحث بر سر این نیست که یک مؤلفه، مؤلفه بیان نشده است یا در واقع آن مؤلفه، مؤلفه بیان شده در ساختار نحو جمله است. به عبارت دیگر، اگر مشخص شد که ساختار واژه «دانستن» به نحوی است که باید سه موضعی باشد، بحث بر سر این است که

موضع سوم را استاندارد معرفتی پر می‌کند، و البته این استاندارد، وابسته به زمینه انتساب دهنده است. حال اسم این موضع سوم، مؤلفه بیان نشده است یا مؤلفه‌ای که در واقع در ساختار واژه بیان شده است. از سوی دیگر، او می‌تواند ادعا کند که شواهد زبانی، نمی‌تواند مبنای مناسبی برای رد ادعای او باشد. این دو پاسخ به هم مربوط‌اند. زمینه‌گرا می‌تواند ادعا کند واژه «دانستن»، مانند واژگان «بلندی»، «صافی» و نظایر آن است. حال توضیح می‌دهیم که او، چگونه با استفاده از این مشابهت، می‌تواند پاسخ مناسبی به استدلال بالا ارائه دهد.

جمله «علی قد بلند است» را در نظر بگیرید. به نظر می‌رسد این جمله، برای آن‌که معنای کاملی داشته باشد، باید طبقه مقایسه‌ای مربوطه را مد نظر قرار داد. فرض کنید قد علی، ۱۸۰ سانتی‌متر است. حال من در یک کلاس فلسفه می‌گویم: «علی قد بلند است». در این کلاس، متوسط قد افراد ۱۷۵ سانتی‌متر است. محتوای جمله «علی قد بلند است» در این کلاس (در این زمینه) صادق است. حال فرض کنید علی در تیم بسکتبال دانشگاه نیز عضو است. متوسط قد افراد در تیم بسکتبال ۱۸۵ سانتی‌متر است. بنابراین محتوای جمله «علی قد بلند است»، در این زمینه کاذب است. بلندی، یک امر مدرج است. زمینه، طبقه مقایسه‌ای لازم را برای بلندی تعیین می‌کند. طبقه مقایسه‌ای، در واقع مؤلفه‌ای است که زمینه آن را تعیین می‌کند. جملاتی مانند «X بلند است»، «X صاف است» و نظایر آن، در هر زمینه‌ای کامل نیستند. معنای کامل این جملات را می‌توان این‌گونه دانست: «X نسبت به طبقه مقایسه‌ای Y بلند است» و «X نسبت به طبقه مقایسه‌ای Z صاف است». نسبت به طبقه مقایسه‌ای Y، مؤلفه‌ای است که در هر زمینه‌ای نیاز است. بنابراین طبق معیار مؤلفه‌های بیان نشده، این مؤلفه باید به ساختار و نحو این واژگان مربوط باشد. حال اگر سمانتیک صوری را بپذیریم، می‌توان گفت: شروط صدق جمله «X بلند است»، به صورت زیر است:

«X بلند است»، اگر و تنها اگر X نسبت به طبقه مقایسه‌ای Y بلند باشد.

اما در بیشتر مواقع، شنوندگان از این مؤلفه طبقه مقایسه‌ای ناآگاه‌اند، اما در فهم این جملات مشکلی ندارند. کسی نمی‌گوید: «علی نسبت به دانش‌جویان این کلاس بلند است» یا «این ساختمان نسبت به آن ساختمان بلند است». همچنین در گزارش غیر مستقیم از این جملات، کسی نمی‌گوید: «الف گفت که علی نسبت به دانش‌جویان این

کلاس بلند است» و نظایر آن. معمولاً در گزارش‌های غیرمستقیم گفته می‌شود: «الف گفت که x بلند است». شنوندگان نیز کاملاً چنین جملاتی را می‌فهمند؛ حتی اگر از طبقه مقایسه‌ای ناآگاه باشند. اما این شواهد زبانی نشان نمی‌دهند که بلندی، امر مدرجی نیست. همگان پذیرفته‌اند که واژگانی مانند «بلند»، «صاف» و نظایر آن، مدرج هستند. بنابراین ما می‌توانیم بگوییم «x بلند است»، اگر و تنها اگر x نسبت به طبقه مقایسه‌ای y بلند باشد. این شروط صدق، در هر زمینه‌ای ثابت است. اما طبقه مقایسه‌ای y را قصد گوینده و زمینه ادای جمله تعیین می‌کند.

به نظر می‌رسد استدلال زمینه‌گرا در این مورد متقاعد کننده باشد. او می‌تواند بگوید که شروط صدق جمله "S می‌داند که P" چنین است: "S می‌داند که P" صادق است، اگر و تنها اگر S نسبت به استاندارد D، P را بداند. این شروط صدق، در هر زمینه‌ای ثابت است. آنچه زمینه تعیین می‌کند نوع استاندارد D است (مانند جملات «x بلند است»). استدلال زمینه‌گرا در این مورد، به ادعای دوم او در تأیید مؤلفه‌های بیان نشده مربوط است (بخش ۳-۱) که در بخش بعدی به آن می‌پردازیم. اما نکته مهمی در این استدلال وجود دارد که باید به آن توجه کرد.

زمینه‌گرا معتقد است که رفتار واژه «دانستن»، مانند صفات مقایسه‌ای است. بنابراین در جهات دیگر نیز واژه «دانستن»، باید همانند این واژگان باشد. جیسون استانلی، دو آزمون زبانی را برای واژگان مدرج معرفتی می‌کند که با توجه به رفتار زبانی این واژگان، مشخص شده است (Stanley, 2004, p. 124):

(۱) اگر واژه‌ای مدرج باشد، پس آن واژه باید پذیرای تغییردهنده‌ها^{۲۴} باشد. واژگانی مانند «خیلی»، «واقعاً» و نظایر آن، واژگان تغییردهنده هستند. مثال‌های زیر راه‌گشاست:

- علی خیلی قد بلند است.
- آن شیء خیلی صاف است.
- آن ساختمان واقعاً بلند است.
- آن میز واقعاً صاف است.

(۲) اگر واژه‌ای مدرج باشد، پس چنین واژگانی باید پذیرای «تر» و «ترین» باشند.

- این میز، صاف‌تر از آن میز است.

- علی بلندتر از محسن است.

- صاف‌ترین میز در این اتاق، این میز است.

همچنین اگر دقت کنیم، وقتی کسی می‌گوید «علی بلند است»، می‌تواند جمله خود را با نقیض یک تغییردهنده مانند «واقعاً» همراه کند، بدون آن‌که اظهار او، به لحاظ زبانی عجیب و یا متناقض باشد. مثلاً کسی می‌تواند بگوید: «علی قد بلند است، اما نه واقعاً بلند» یا «علی بلند است، اما نه خیلی بلند».

حال این جملات را در نظر بگیرید: «علی خیلی می‌داند که برف سفید است»؛ «این موضوع دانسته‌تر از آن موضوع است»؛ «علی می‌داند که برف سفید است، اما نه خیلی»؛ «این موضوع، دانسته‌ترین موضوع در میان این موضوعات است»؛ «محسن واقعاً می‌داند که برف سفید است». به نظر می‌رسد این جملات، به لحاظ زبانی کاملاً عجیب و غریب‌اند؛ کاربران زبان معمولاً از چنین جملاتی استفاده نمی‌کنند. به نظر می‌رسد ما نمی‌توانیم از «تر» و «ترین» برای دانستن استفاده کنیم، البته می‌توانیم از «داناتر» و «داناترین» استفاده کنیم، اما این عبارات برای اشخاصی به کار می‌رود که گزاره‌های زیادی را می‌دانند. اما عجیب است بگوییم: «X دانسته‌تر از Y است». اما می‌توان گفت «X بلندتر از Y است». بنابراین رفتار زبانی واژه «دانستن»، متفاوت از رفتار زبانی صفات مدرج است. به نظر می‌رسد مشابهت میان صفات مدرج و «دانستن»، نمی‌تواند مبنای سمانتیکی مناسبی برای زمینه‌گرایان باشد.

ممکن است کسی ادعا کند که زمینه‌گرا، تنها می‌خواهد بگوید که می‌توان واژه «دانستن» را مشابه با صفات مقایسه‌ای دانست. همان‌گونه که شواهد زبانی در مورد این صفات، نافی این نیست که این صفات مدرج هستند؛ در مورد «دانستن» نیز همین را می‌توان گفت. بنابراین زمینه‌گرا نمی‌خواهد بگوید که «دانستن» عیناً مانند این صفات است. به نظر من، این ایراد وارد نیست. اگر ادعای زمینه‌گرا این باشد که «دانستن»، یک واژه خاص در زبان است که خصوصیات حساس به زمینه دارد؛ اما شباهتی به دیگر واژگان حساس به زمینه ندارد، بحثی با زمینه‌گرا نیست؛ چون هر کسی می‌تواند چنین ادعایی برای هر واژه زبانی داشته باشد، بدون آن‌که مبنای سمانتیکی مناسبی ارائه دهد. در آرای زمینه‌گرایان، معمولاً واژه «دانستن» یا مشابه با واژگان اشاره‌ای در نظر گرفته شده است یا مشابه با صفات مقایسه‌ای. بنابراین اگر او

پذیرد که «دانستن» مشابه با صفات مقایسه‌ای است، پس باید بپذیرد که در جهات دیگر نیز این مشابهت برقرار است.

۲-۳. نقد ادعای دوم

مدعای استدلال‌گونه زمینه‌گرایان در ادعای دوم چنین است: سمانتیک صوری می‌تواند معنای کاملی از جملات معرفتی ارائه دهد. به عبارت دیگر، جملات معرفتی می‌توانند گزاره کاملی بیان دارند؛ اما این گزاره کامل، معمولاً گزاره‌ای نیست که ما با ادای این جملات در یک زمینه خاص اظهار می‌کنیم. در برخی از زمینه‌ها نیز این گزاره کامل، در واقع کاذب است، ولی ما به طور شهودی فکر می‌کنیم سخن صادقی گفته‌ایم.

به نظر می‌رسد مثال فرودگاه می‌تواند مبنای استدلالی این ادعا باشد. در مثال فرودگاه، اگر استاندارد مهدی را برای دانستن کافی بدانیم، آنچه کاوه ادعا می‌کند کاذب است؛ اما به طور شهودی فکر می‌کنیم ادعای کاوه صادق است. همان گونه که در بخش ۱-۳ گفتیم، مثال جمله «علی نمی‌میرد» می‌تواند در فهم این ادعا مفید باشد. اما آیا این ادعای زمینه‌گرایان، می‌تواند مبنای سمانتیکی مناسبی برای آموزه آن‌ها باشد؟

برخلاف ادعای زمینه‌گرا، گرایس به ما نشان داده است (Grice, 1989) گاهی اوقات گوینده با ادای جمله‌ای مانند *s*، گزاره‌ای مانند *p* را اراده می‌کند، اما گزاره *p* محتوای سمانتیکی جمله *s* نیست. مثلاً فرض کنید که هوا بسیار طوفانی است و بارندگی شدیدی نیز وجود دارد؛ به گونه‌ای که رفت و آمد مختل شده است. حال فرد الف با استهزاء می‌گوید: «امروز هوا لطیف است». آنچه الف با ادای این جمله اراده می‌کند، این است که هوای امروز وحشتناک است. اما «وحشتناک بودن هوا» معنای تحت‌اللفظی جمله او نیست. همچنین مثال‌های دلالت‌های کنایی^{۲۵} گرایس نشان می‌دهند که باید میان معنای جمله^{۲۶} و معنای گوینده^{۲۷} تمایز قائل شد. حال چرا همین تمایز را درباره جملات معرفتی به کار نبریم؟ چرا نگوئیم جملات معرفتی، سمانتیک مستقل از زمینه دارند و استاندارد معرفتی، نقش پراگماتیکی دارد؟ به عبارت دیگر، معتقد باشیم که جملات معرفتی، سمانتیک کاملی دارند و واژه «دانستن» نیز دو موضعی است، اما استاندارد معرفتی، تنها در پراگماتیک این جملات نقش دارد و به معنای گوینده مربوط است، نه به معنای جمله.

به نظر می‌رسد زمینه‌گرایان می‌توانند پاسخ‌هایی به ایراد بالا داشته باشند. اولاً زمینه‌گرا می‌تواند بگوید در مثال‌های گرایش، از تمایز میان معنای جمله و معنای گوینده چنین برمی‌آید که در معنای گوینده، گوینده قصد کرده است که غیر تحت‌اللفظی^{۲۸} صحبت کند. مثلاً در مثال بالا، گوینده با ادای جمله «هوا لطیف است»، چنین قصد کرده که معنای خود جمله را بیان نکند. او قصد کرده است که غیر تحت‌اللفظی صحبت کند. اما در جملات معرفتی، مانند آنچه در مثال فرودگاه رخ می‌دهد، گوینده قصد ندارد غیر تحت‌اللفظی صحبت کند. وقتی کاوه می‌گوید: «مهدی نمی‌داند که هواپیما در دبی توقف دارد»، او واقعاً می‌خواهد همین را بگوید. او واقعاً معتقد است که مهدی نمی‌داند. او قصد نکرده است با ادای این جمله، مثلاً بگوید: «دلایل مهدی برای توقف هواپیما کافی نیست» و نظایر آن. بنابراین استفاده از تمایز میان معنای گوینده و معنای جمله، در جملات معرفتی قابل قبول نیست. ثانیاً برخی زمینه‌گرایان نشان داده‌اند که استفاده از دلالت‌های کنایی در تبیین شهودهای ما، در مثال‌هایی مانند مثال فرودگاه کارساز نیست (Derose, 2002). به عبارت دیگر، آن‌ها معتقدند ما نمی‌توانیم از تمایز میان معنای گوینده و معنای جمله، در جملات معرفتی استفاده کنیم. کیت دی‌روز استفاده از دلالت‌های کنایی برای پاسخ به زمینه‌گرایی را، *مانورهای اظهار مجاز*^{۲۹} می‌نامد. او معتقد است برای این‌که یک مانور اظهار مجاز موفقیت‌آمیز باشد، باید این سه قید را برآورده سازد:

- (۱) هم تصدیق و هم انکار جمله مورد نظر باید نامناسب باشد.
 - (۲) مانورهای اظهار مجاز باید قادر باشند تا نامناسب بودن و اشتباه بودن اظهار یک جمله معرفتی را از طریق تولید یک دلالت کنایی کاذب تبیین کنند.
 - (۳) دلالت کنایی کاذب باید از طریق یک قاعده کلی برای گفت‌وگو تبیین شود و نباید از طریق یک قاعده مصلحتی، برای این مورد خاص توضیح داده شود (Derose, 2002, p.174).^{۳۰}
- دی‌روز معتقد است که از مانورهای اظهار مجاز نمی‌توانیم در تبیین شهودهایمان در مثال‌هایی مانند مثال فرودگاه استفاده کنیم. این‌که آیا می‌توان چنین مانورهایی ارائه کرد یا نه؛ یا این‌که اصلاً شرایط دی‌روز، شرایط صحیحی هستند یا نه، به بحث ما مربوط نمی‌شود.^{۳۱} اگر ایراد دی‌روز را بپذیریم و معتقد باشیم استفاده از دلالت‌های کنایی کارساز نیست، آیا ماجرا تمام شده است و باید ادعای دوم زمینه‌گرا را بپذیریم؟

پاسخ من منفی است. دست‌آوردهای اخیر در فلسفه زبان نشان داده‌اند ما می‌توانیم بدیلی برای ادعای دوم زمینه‌گرا داشته باشیم و قیود دی‌روز را نیز نپذیریم. در ادامه، این دیدگاه بدیل را توضیح می‌دهیم.

۳. استاندارد معرفتی و نقش پراگماتیکی

بیشتر فیلسوفان زبان، امروزه معتقدند معنای گوینده، صرفاً در دلالت‌های کنایی خلاصه نمی‌شود.^{۳۲} آنان معتقدند معنای گوینده را می‌توان شامل دلالت کنایی و «آنچه گفته شده»^{۳۳} دانست. «آنچه گفته شده» در واقع از جنس اظهار^{۳۴} است. بنابراین «آنچه گفته شده» یک کنش گفتاری^{۳۵} است. به طور سنتی تصور می‌شد که «آنچه گفته شده» همان سمانتیک جمله است. بر طبق آموزه سنتی رابطه میان معنا و اظهار، وقتی گوینده A در زمینه C، جمله P را اظهار می‌کند، در واقع چیزی را بیان می‌کند که خود جمله P در آن زمینه بیان می‌دارد. این آموزه سنتی را می‌توان به صورت دقیق‌تر زیر صورت‌بندی کرد: آموزه سنتی رابطه میان معنا و اظهار: گوینده A صادقانه و با تأمل،^{۳۶} با ادای جمله P در زمینه C (بدون دلالت‌های کنایی و بدون مجاز و استعاره^{۳۷} و بدون تمسخر و طعنه^{۳۸}) چیزی را اظهار می‌کند که P در آن زمینه بیان می‌دارد.

با توجه به دیدگاه سنتی و استاندارد، «آنچه گفته شده» سمانتیک جمله را تعیین می‌کند، و مؤلفه‌های بیان نشده، در این میان نقش اساسی دارند. بر اساس دیدگاه سنتی و استاندارد، فرض بر این بود که در جملاتی مانند «هوا بارانی است»، مؤلفه مکان معنای جمله را کامل می‌کند؛ و در جملاتی مانند «علی نمی‌میرد»، اگر چه جمله معنای کاملی دارد، مؤلفه از این زخم، شهود ما را مبنی بر صادق بودن اظهار جمله تبیین می‌کند. به نظر می‌رسد زمینه‌گرایان نیز همین دیدگاه را در مد نظر دارند. به عبارت دیگر، آنها معتقدند گوینده A با اظهار جمله "S می‌داند که P" در زمینه C، در واقع محتوای سمانتیکی جمله "S می‌داند که P" را بیان کرده است؛ و این محتوای سمانتیکی، بر اساس زمینه اظهار آن توسط گوینده A (یعنی زمینه C) تعیین می‌شود.

این دیدگاه سنتی توسط برخی فیلسوفان به چالش کشیده شده است (Soames, 2002; Cappelán & Lepore, 20005; Borg, 2004). طبق نظر این فیلسوفان، ما باید میان محتوای سمانتیکی جمله، آنچه اظهار شده است و آنچه انتقال داده می‌شود^{۳۹} تمایز قائل شویم. در

«آنچه گفته شده»، اطلاعات بیشتر یا کمتری از خود جمله ادا شده بیان می‌شود. «آنچه گفته شده» و «دلالت کنایی»، هر دو به پراگماتیک جملات مربوط‌اند. اما تفاوت آن‌ها در این است که اولی به نوعی با سمانتیک جمله مربوط است؛ یعنی رابطه نزدیکی با سمانتیک جمله دارد. در حالی که دلالت‌های کنایی ممکن است کاملاً با سمانتیک جمله متفاوت باشند. نظر این فیلسوفان را درباره معنای جملات، می‌توان به صورت زیر بیان کرد:

(۱) معنای جمله (مستقل از زمینه)

(۲) معنای گوینده، که معنای گوینده به دو بخش تقسیم می‌شود: الف) دلالت‌کنایی و ب) آنچه گفته شده است. (وابسته به زمینه)

فرض کنید شخصی در یک کافی‌شاپ نشسته است و پیش‌خدمت از او می‌پرسد چه چیزی میل دارد؟ او پاسخ می‌دهد «قهوه بیاورید». آنچه گوینده با ادای این جمله در این زمینه می‌خواسته بگوید، مثلاً این است: «یک فنجان قهوه بیاورید». گوینده نمی‌خواهد بگوید که یک گالون قهوه یا نظایر آن بیاورید.^{۴۰} در این زمینه، پیش‌خدمت کاملاً منظور گوینده را می‌فهمد و ارتباط^{۴۱} به درستی صورت می‌گیرد. اما در زمینه دیگری مثلاً در اسکله که کارگران بار کشتی را می‌برند، وقتی سرکارگر می‌گوید «قهوه هم بیاورید»، در واقع می‌گوید کیسه‌های قهوه را برای بارکردن در کشتی بیاورید. وقتی پدر علی می‌گوید: «علی نمی‌میرد»، آنچه او در واقع می‌خواسته بگوید این است: «علی از این زخم نمی‌میرد». یا وقتی کسی می‌گوید: «هوا بارانی است»، او در واقع آنچه اظهار می‌کند این است: «هوای فلان جا بارانی است». در تمام این مثال‌ها، محتوای اظهار، اطلاعات بیش‌تری را بیان می‌دارد. البته در مثال «علی نمی‌میرد»، محتوای اظهار منطقی‌اً اطلاعات کمتری از سمانتیک جمله دارد. در «آنچه گفته شده»، گوینده قصد دارد اطلاعات خاصی را بیان کند و شنونده نیز این قصد گوینده را تشخیص می‌دهد (Soames, 2002, p.79). مثلاً در زمینه‌ای که دانشجویان فلسفه با هم صحبت می‌کنند، وقتی کسی می‌گوید: «کریکی در پرینستون درس می‌دهد»، آنچه او می‌خواهد بگوید این است: «کریکی، فیلسوف مشهور در پرینستون درس می‌دهد». شنوندگان نیز همین قصد گوینده را می‌فهمند. مفهوم «آنچه گفته شده» وابسته به زمینه است و آزمون شهودی گزارش غیرمستقیم بدون گیومه، برای فهم نظر گوینده راه‌گشا است. این آزمون، به فهم شنونده از اظهار این جملات مربوط

است. مثلاً فرض کنید که الف می‌گوید: «خاتمی در نیاوران زندگی می‌کند». محتوای سمانتیکی این جمله معلوم است: «خاتمی و ویژگی زندگی در نیاوران». اما اظهار این جمله در زمینه‌های گوناگون، می‌تواند اطلاعات بیشتری داشته باشد. با آزمون گزارش غیرمستقیم، این نکته واضح می‌شود. با در نظر گرفتن زمینه‌های گوناگون، هر یک از گزارشات زیر می‌تواند قابل قبول باشد:

- الف گفت: رییس جمهور سابق ایران در نیاوران زندگی می‌کند.
 - الف گفت: خاتمی در منطقه‌ای خوش آب و هوا در شمال تهران زندگی می‌کند.
 - الف گفت: رییس بنیاد باران در نیاوران زندگی می‌کند.
 - الف گفت: او در نیاوران زندگی می‌کند. (در زمینه‌ای که خاتمی در حال سخنرانی برای گروهی است).
 - الف گفت: مرد خاکستری اصلاحات در نیاوران زندگی می‌کند.
 - الف گفت: خاتمی همان رییس جمهور قبلی، در شمال تهران، در نیاوران زندگی می‌کند. هر کدام از این گزارشات نشان می‌دهند که محتوای اظهار الف، بر اساس زمینه‌های گوناگون می‌تواند اطلاعات بیشتری داشته باشد؛ و به عبارت دقیق‌تر، محتوای اظهار غیر از محتوای سمانتیکی جمله الف است.^{۴۲} به طور خلاصه، آرای این فیلسوفان را که به سمانتیک حداقلی^{۴۳} معروف است، می‌توان به صورت زیر خلاصه کرد:
- (۱) جملات فی‌نفسه، محتوای سمانتیکی قابل ارزیابی به لحاظ صدق و کذب دارند. این محتوا، مستقل از زمینه تعیین می‌شود.
 - (۲) تنها مجموعه مشخصی از عبارات زبان (مانند اشاره‌ای‌ها)، وابسته به زمینه هستند.
 - (۳) محتوای سمانتیک، محتوای اظهار جملات نیست.
 - (۴) محتوای سمانتیک جملات، بر اساس سمانتیک صوری مشخص می‌شود.
- اما نکته مهم این است که طبق نظر این فیلسوفان، «آنچه گفته شده» رابطه نزدیکی با سمانتیک جمله دارد. حال سؤال این است: رابطه میان سمانتیک و اظهار چگونه است؟ بر طبق دیدگاه اما بورگ، «آنچه گفته شده»، بر سمانتیک و زمینه ادای جمله مبتنی^{۴۴} است (Borg, 2004, p.128). بنابراین رابطه میان سمانتیک جمله و اظهار آن جمله، یک رابطه استلزام منطقی نیست. بر طبق دیدگاه بورگ، مکانیسم‌های زمینه‌ای

گونگونگی در اظهار جملات دخالت دارند. گاهی این مکانیسم، غنای آزاد^{۴۵} است؛ مانند مثال کافی شاپ. در این مثال، اظهار «یک فنجان قهوه بیاورید»، منطقاً سمانتیک جمله «قهوه بیاورید» را نتیجه می‌دهد. گاهی مکانیسم زمینه‌ای، مکانیسم کم کردن^{۴۶} است؛ مانند جمله «علی نمی‌میرد». در آن مثال، سمانتیک جمله «علی نمی‌میرد»، منطقاً محتوای اظهار «علی از این زخم نمی‌میرد» را نتیجه می‌دهد. بنابراین بر طبق دیدگاه بورگ، اظهار جملات، ماهیت پراگماتیکی دارد، اما از دلالت‌های کنایی متفاوت است؛ چون به نوعی با سمانتیک جمله مربوط است. رابطه میان سمانتیک و اظهار جملات، رابطه اتنا است.

۱-۳. نقش پراگماتیکی اظهار جملات معرفتی

با توجه به چارچوبی که بیان شد، می‌توان میان اظهار جملات معرفتی و سمانتیک این جملات، تمایز قائل شد. بر طبق این چارچوب، سمانتیک جملات معرفتی، مستقل از زمینه است؛ که با توجه به سمانتیک صوری، می‌توان شروط صدق این جملات را این‌گونه دانست:

"S" می‌داند که "P" صادق است، اگر و تنها اگر S رابطه دانستن را با P داشته باشد.

اما اظهار جملات معرفتی، به زمینه اظهار آن‌ها بستگی دارد و اظهار این جملات، اطلاعات بیشتر یا کمتری را بیان می‌دارد. اظهار جملات معرفتی می‌تواند نتیجه‌ای از مکانیسم زمینه‌ای غنای آزاد باشد یا مکانیسم زمینه‌ای کم کردن.

مثال فرودگاه را در نظر بگیرید. در این مثال، زمینه‌گرا معتقد است هر دو شهود، صادق است (هم ادعای مهدی، هم ادعای کاوه). حال این شهودها را تبیین می‌کند. او معتقد است اظهار جمله معرفتی، نقش سمانتیکی دارد؛ و استاندارد معرفتی، مؤلفه بیان نشده است. اما بر اساس چارچوبی که در بخش ۳ بیان شد، ما نیز می‌توانیم بپذیریم اظهار مهدی و کاوه هر دو شهوداً صادق است؛ اما در تبیین این شهودها، به نقش پراگماتیکی استاندارد معرفتی توجه کنیم. بر این اساس، استاندارد معرفتی یک مؤلفه بیان نشده پراگماتیکی است نه سمانتیکی.

در مثال فرودگاه، ما با دو اظهار زیر روبه‌رو بودیم:

اظهار مهدی: «من می‌دانم که هواپیما در دبی توقف دارد».

اظهار کاوه: «مهدی نمی‌داند که هواپیما در دبی توقف دارد».

حال بر طبق سمانتیک حداقلی، سمانتیک جملات کاوه و مهدی با یکدیگر متناقض است. اما اظهارات آن‌ها می‌توانند صادق باشند. فرض کنید طبق تعریفی که از معرفت اتخاذ کرده‌ایم، مهدی می‌داند که هواپیما در دبی توقف دارد. بنابراین سمانتیک جمله‌ای که مهدی ادا می‌کند، صادق است و سمانتیک جمله‌ای که کاوه ادا می‌کند، کاذب؛ چون طبق تعریف، مهدی می‌داند که هواپیما در دبی توقف دارد، پس اظهار او از جمله «من می‌دانم که هواپیما در دبی توقف دارد» صادق است. اما اظهار کاوه نیز می‌تواند صادق باشد. با توجه به زمینه‌ای که کاوه در آن قرار دارد، او در واقع با ادای جمله «مهدی نمی‌داند که هواپیما در دبی توقف دارد»، می‌خواسته است چنین اظهار کند: «مهدی با قطعیت کامل نمی‌داند که هواپیما در دبی توقف دارد»؛ یا می‌توان گفت او می‌خواسته است اظهار کند که «مهدی به طور یقینی نمی‌داند که هواپیما در دبی توقف دارد» و نظایر آن. در واقع، شهود ما این اظهار پراگماتیکی را ردیابی می‌کند، نه سمانتیک جمله را. قطعاً ما با یقین کامل نمی‌توانیم ادعای دانستن چیزی را داشته باشیم. این همان چیزی است که شهود ما به آن مربوط می‌شود. قطعیت کامل، به طور یقینی و نظایر آن، مؤلفه‌های پراگماتیکی هستند نه سمانتیکی. به عبارت دیگر، می‌توان گفت نقش استاندارد معرفتی، در حقیقت یک نقش پراگماتیکی است نه سمانتیکی.

اما کسی می‌تواند به استدلال بالا، چنین اشکال کند: فرض کنید کاوه به جای این‌که بگوید: «مهدی نمی‌داند که هواپیما در دبی توقف دارد»، می‌گفت: «مهدی به طور یقینی نمی‌داند که هواپیما در دبی توقف دارد». یعنی جمله‌ای را ادا می‌کرد که طبق تفسیر ارائه شده، محتوای اظهار او بود. حال سمانتیک این جمله ادا شده چگونه خواهد بود؟ به نظر می‌رسد به طور یقینی باید در سمانتیک لحاظ شود که در این صورت، استاندارد معرفتی (در اینجا یقین) نقش سمانتیکی دارد. بنابراین «دانستن» سه موضعی خواهد شد. در نتیجه ما باید گاهی «دانستن» را دو موضعی به کار بریم و گاهی سه موضعی و این نامناسب است.^{۴۷}

به نظر من، این ایراد وارد نیست. بر طبق چارچوب سمانتیک حداقلی، جملات معرفتی، شروط صدق ثابت دارند که بدین صورت است: "S می‌داند که P" صادق

است، اگر و تنها اگر S رابطه دانستن را با P داشته باشد. آنچه در اینجا مهم است، تعریفی است که از معرفت ارائه می‌دهیم. تعاریف گوناگونی برای معرفت ارائه شده است. در بیشتر این تعاریف‌ها، یک نکته مشترک است و آن این‌که معرفت، مستلزم یقین دانسته نشده است. وقتی کاوه می‌گوید: «مهدی به طور یقینی نمی‌داند که هواپیما در دبی توقف دارد»، سمانتیک این جمله چنین است: «مهدی رابطه دانستن را با توقف هواپیما ندارد». در واقع، کاوه با تأکید بر به طور یقینی، می‌خواهد بگوید که معرفت، مستلزم یقین است. به طور یقینی، در حقیقت تأکیدی است که او برای دانستن دارد. در اینجا نیازی نیست به طور یقینی را موضع سوم در رابطه دانستن بدانیم. این موضع، در تحلیل دانستن قرار دارد. وقتی کسی می‌گوید دانستن مستلزم یقین است، - یعنی وقتی می‌توان گفت کسی معرفت دارد که یقین داشته باشد. - او یقین را در تحلیل دانستن وارد کرده است؛ نه این‌که دانستن، تعریفی دارد که نسبت به استاندارد یقین باید سنجیده شود. بنابراین وقتی کاوه می‌گوید: «مهدی به طور یقینی نمی‌داند که هواپیما در دبی توقف دارد»، سمانتیک جمله او چنین است: «مهدی رابطه دانستن را با توقف هواپیما ندارد» که سمانتیک صادقی است؛ چون او معرفت را مستلزم یقین دانسته است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، استدلال کردیم که استاندارد معرفتی، به عنوان مؤلفه بیان نشده سمانتیکی، نمی‌تواند مبنای سمانتیکی مناسبی برای آموزه زمینه‌گرایی باشد. ابتدا دو ادعا را به نفع آموزه زمینه‌گرایی صورت‌بندی کردیم. سپس استدلال کردیم که ادعای اول زمینه‌گرا، با شواهد زبانی ناسازگار است. بعد از آن سعی کردیم با توجه به دست‌آوردهای اخیر در فلسفه زبان، جانشین مناسبی برای ادعای دوم زمینه‌گرا ارائه دهیم. این جانشین، آموزه سمانتیک حداقلی بود که بر اساس آرای اما بورگ صورت‌بندی شد. حال سؤال این است: اگر آموزه سمانتیک حداقلی به همان اندازه آموزه زمینه‌گرایی معرفتی بتواند شهودهای ما را در مثال‌هایی مانند مثال فرودگاه توضیح دهد، چه دلیلی بر پذیرش زمینه‌گرایی است؟ آن‌ها باید توضیح دهند آموزه آن‌ها چه مزیت دیگری دارد که آموزه سمانتیک حداقلی ندارد. با چارچوب آموزه سمانتیک حداقلی، پارادوکس شک‌گرایی، به همان طریقی که زمینه‌گرایان قصد حل آن را دارند، قابل حل شدن است. به نظر می‌رسد

زمینه‌گرایی مزیت دیگری بر سمانتیک حداقلی ندارد. کما این‌که زمینه‌گرایی، ملزم به پذیرش جملات عطفی‌ای می‌شود که جملاقی عجیب و نامناسب هستند. مثلاً فرض کنید کاوه از استاندارد مهدی آگاه است و می‌داند او بر چه اساسی ادعای دانستن می‌کند، حال به همسرش می‌گوید: «وقتی مهدی می‌گوید "من می‌دانم که هواپیما در دبی توقف دارد" سخن صادقی می‌گوید، اما مهدی نمی‌داند» (Kompa, 2005, p.18).

چنین جملاقی برای شنوندگان عجیب است. یا مکالمه زیر را در نظر بگیرید:

الف: آیا آن حیوان یک گورخر است؟

ب: بله آن یک گورخر است.

الف: اما آیا شما می‌توانید رد کنید که آن حیوان، یک قاطر رنگ‌آمیزی شده نیست؟

ب: نه من نمی‌توانم.

الف: بنابراین شما قبول دارید که نمی‌دانستید آن حیوان، یک گورخر است؟

ب: نه، من می‌دانستم که آن حیوان یک گورخر است؛ اما بعد از سؤال شما نمی‌دانم.

اگر آموزه زمینه‌گرایی صحیح باشد، جمله آخر ب نیز باید صحیح باشد؛ چون تغییر در زمینه الف و ب به گونه‌ای است که ب باید چنین پاسخی بدهد. پاسخ ب انصافاً عجیب است. به عبارت دیگر، به نظر می‌رسد زمینه‌گرا ملزم است جملاقی مانند جمله زیر را بپذیرد که کاملاً عجیب است.

من چند دقیقه قبل می‌دانستم که P، اما اکنون نمی‌دانم که P (Kompa, 2005, p.19).

با توجه به این شواهد زبانی، زمینه‌گرایی نسبت به سمانتیک حداقلی، نه تنها مزیتی ندارد بلکه حتی کاستی‌هایی هم دارد. بنابراین آموزه زمینه‌گرایی معرفتی که در واقع، آموزه‌ای سمانتیکی است، در بهترین حالت، محل مناقشه است و مبانی سمانتیکی آن‌ها، مبانی نامناسب و غیر کافی هستند.^{۴۸}

۱. این مثال، برگرفته از مثال فرودگاه استیوارت کوهن است (Cohen, 1999, p.58). اسامی اشخاص و مکان‌ها تغییر کرده، اما مفهوم کلی مثال ثابت است. مثال مشابه، مثال بانک است که توسط کیت دی‌روز (Derose, 1992, p.913) ارائه شده است.
۲. به طور کلی، در برخورد با مثال‌هایی شبیه مثال فرودگاه، با دو استراتژی روبه‌رو هستیم:
- (۱) بپذیریم هر دو ادعا شهوداً صادق است و سپس آن را تبیین کنیم.
- (۲) یکی از شهودها را انکار کنیم و سپس آن را تبیین کنیم. مانند مانورهای اظهار مجاز که در بخش ۲-۳ به آن می‌پردازم.
۳. در بخش بعدی، در توضیح ادعای سمانتیکی زمینه‌گرایان، توضیح خواهیم داد که گزاره بیان شده توسط جمله "S می‌داند که P"، چگونه می‌تواند باشد. مثلاً جمله "S می‌داند که P" می‌تواند این گزاره را بیان دارد: «S رابطه دانستن D را با P دارد» که D در اینجا، نشانه استاندارد معرفتی است که نسبت به زمینه تغییر می‌کند. یا جمله "S می‌داند که P" می‌تواند این گزاره را بیان دارد: «S رابطه دانستن را با P نسبت به زمینه C دارد». در اینجا فقط برای شناخت تفاوت محتوای سمانتیکی ادعای مهدی و کاوه، از ایندکس (۱) و (۲) استفاده کردیم.
۴. زمینه‌گرایی، در حقیقت آموزه‌ای فرازبانی است. زمینه‌گرا می‌خواهد درباره جملاتی صحبت کند که در این جملات، واژه «دانستن» به کار رفته است. او نمی‌خواهد تحلیلی از معرفت و یا تعریفی از معرفت ارائه دهد. کوهن بر این نکته تأکید و تصریح دارد. او می‌نویسد: «بر طبق زمینه‌گرایی، شروط صدق جملاتی به شکل "S می‌داند که P" حساس به زمینه هستند. به عبارت دقیق‌تر، به جای آن‌که بگوییم S در یک زمینه می‌داند و در زمینه دیگری نمی‌داند، باید بگوییم جمله "S می‌داند که P"، در یک زمینه صادق است و در زمینه دیگری کاذب» (ایتالیک از من است. Cohen, 1999, p. 65).

5. Purposes
6. Intentions
7. Expectations
8. Presupposition
9. Indexical
10. Tall
11. Flat
12. Rich

۱۳. کوهن (1999, p.60) این دیدگاه را به لوئیس منتسب می‌کند.

14. Justification

۱۵. برای نقد مبنای سمانتیکی اول، رک: (Schiffer, 1996); (Stanley, 2004); (Williamson, 2005a); (MacFarlane, 2005); (Hawthorn, 2004); (Kompa, 2002).

16. Unarticulated constituent

۱۷. برخی از فیلسوفان، معنای جمله را همان شروط صدق جمله می‌دانند (مانند فرگه و دیویدسون). این دیدگاه به سمانتیک صوری معروف است. البته دقت کنید برای فهمیدن معنای جمله، ما باید بفهمیم جمله، تحت چه شرایطی صادق است. من، به تبع استدلال برخی فیلسوفان (Borg, 2004; Soames, 2002)، معنای جمله را فهم شروط صدق آن می‌دانم. نکته مهم این است که باید میان فهم شروط صدق، و فهم این‌که چگونه شروط صدق برآورده می‌شوند، تمایز قائل شویم. برای آن‌که معنای جمله را بفهمیم، تنها کافی است بدانیم جمله، تحت چه شرایطی صادق است. بیشتر زمینه‌گرایان توجه‌ای به این تمایز نداشته‌اند. به طور کلی، می‌توان گفت دو نظریه در رابطه با معنا وجود دارد: ۱) سمانتیک صوری (شروط صدقی)؛ ۲) نظریه‌های کاربرد محور (use-base)، که البته این نظریه، طیف وسیعی را شامل می‌شود. بر طبق نظریه‌های کاربرد محور، جملات، سمانتیک فی‌نفسه ندارند بلکه اظهار (assertion) آن‌ها در یک زمینه، سمانتیک آن‌ها را مشخص می‌کند. زمینه‌گرایان مشخص نکرده‌اند که وقتی از معنای جملات معرفتی صحبت می‌کنند، منظور آن‌ها کدام نظریه از معناست. با توجه به این‌که غالب معرفت‌شناسان در تحلیل جملات معرفتی، سمانتیک صوری را مد نظر داشته‌اند، به احتمال زیاد زمینه‌گرایان نیز چنین دیدگاهی دارند.

18. Compositionality

۱۹. لفظ سستی را سومز به این دیدگاه نسبت می‌دهد (soames, 2005).

20. Recanati

21. Disquotational indirect report

22. Utter

23. Competent

24. Modifiers

25. Implicature

26. Sentence meaning

27. Speaker meaning

28. Non literally

29. Warranted Assertibility Maneuvers

۳۰. این مثال، نکته دی‌روز را مشخص می‌کند: فرض کنید همسر شما می‌داند که چتر شما در کمد اتاق است. حال شما از او سؤال می‌کنید که چتر من کجاست؟ او پاسخ می‌دهد: «ممکن است در کمد باشد». دی‌روز معتقد است چنین اظهاری کاذب نیست، اما به لحاظ محاوره‌ای، نامناسب است؛ چون این اظهار، این دلالت کنایی کاذب را تولید می‌کند که همسر شما نمی‌داند که چتر کجاست (در حالی که او می‌داند). حال با استفاده از یک مانور اظهار مجاز، ما می‌توانیم تبیین کنیم که چرا اظهاراتی مانند «ممکن است که P» به نظر کاذب می‌آیند وقتی که فرد P را می‌داند. مانور اظهار مجاز این است که بگوییم اظهار «ممکن است که P» بدین دلیل کاذب می‌آید که این دلالت کنایی کاذب را تولید می‌کند که فرد P را نمی‌داند. حال این مانور، هر سه قید دی‌روز را برآورده می‌سازد. اولاً هم اظهار «ممکن است در کمد باشد» و هم انکار آن یعنی «ممکن نیست در کمد باشد»، هر دو نامناسب‌اند. شرط دوم را نیز برآورده می‌سازد؛ چون اظهار «ممکن است در کمد باشد» این دلالت کنایی را ایجاد می‌کند که فرد نمی‌داند. شرط سوم را نیز برآورده می‌سازد؛ چون ما می‌توانیم این قاعده کلی را ارائه دهیم که «همیشه اظهار قوی‌تر را بیان کنید». اگر شما بدانید که چتر در کمد است، اما این ادعای منطقی ضعیف‌تر را بیان کنید که «ممکن است در کمد باشد»، پس اظهار شما این دلالت کنایی کاذب را ایجاد می‌کند که شما نمی‌دانید چتر کجا است.

۳۱. برخی سعی کرده‌اند نشان دهند که می‌توان چنین مانورهایی ارائه داد. مثلاً رایزیو (Rysiew, 2001) معتقد است در این حالات، ماکسیم ربط (relevance) گرایسی نقض می‌شود. این‌که آیا واقعاً می‌توان یک مانور اظهار مجاز ارائه داد یا نه، مورد بحث ما نیست.

۳۲. برای آرای این فیلسوفان، رک: (Soames, 2002)؛ (Recanati, 2005)؛ (Borg, 2004)؛ (Cappelan & Lepore, 2005)؛ (Salmon, 1991). البته این فیلسوفان، در نقشی که برای «آنچه گفته شده» قائل‌اند، با یکدیگر متفاوت‌اند.

- 33. what is said
- 34. Assertion
- 35. Speech act
- 36. Sincerely and Reflectively
- 37. Metaphor
- 38. Ironically
- 39. Implicature

۴۰. این مثال از سومز است (Soames, 2002, p.78).

- 41. Communication

۴۶. در اینجا قصد ندارم استدلال‌ات این فیلسوفان را در رد دیدگاه استاندارد و سستی بررسی کنم. من، آموزه این فیلسوفان را پیش فرض گرفته‌ام.

43. Minimal semantics

44. Supervene

45. Free enrichment

46. Loosening

۴۷. از محمود مروارید برای طرح این ایراد تشکر می‌کنم. این ایراد، نتیجه بحث‌هایی است که در بین ما رخ داده است.

۴۸. از دکتر وحید، استاد راهنمای پایان‌نامه‌ام، کمال تشکر را دارم که آموخته‌های فلسفی من، مدیون تلاش‌های ایشان است. همچنین از دکتر لاجوردی، استاد مشاور تشکر می‌کنم که بحث‌های مختلف و نظرات ارزشمندشان، چارچوب اصلی این مقاله را شکل داد. از محمود مروارید، محسن زمانی و ساجد طیبی نیز متشکرم که در نوشتن این مقاله، از نظرات مفیدشان، استفاده فراوان کرده‌ام.

کتابنامه

- Borg, Ema (2004), *Minimal Semantics*, Oxford: OUP.
- Cappelen, Herman & LePore, Ernest (2005), *Insensitive Semantics*, Oxford: Blackwell.
- Cohen, Stewart (1988b) "How to Be a Fallibilist", *Philosophical Perspectives*, Vol. 2.
- Id. (1999), "Contextualism, Skepticism, and the Structure of Reasons", *Philosophical Perspectives*, Vol. 13.
- Deroose, Keith (1992), "Contextualism and Knowledge Attributions", *Philosophy and Phenomenological Research*, Vol. 52.
- Id. (2002), "Assertion, Knowledge, and Context", *Philosophical Review*, Vol. 111.
- Grice, Paul (1989), *Studies in the Ways of Words*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Hawthorne, John (2004), *Knowledge and lotteries*, Oxford: OUP.
- Kompa, Nikola (2002), "The Context Sensitivity of Knowledge Attributions", *Grazer Philosophische Studien*, Vol. 64.
- Id. (2005), the semantics of Knowledge Attribution, *Acta Analytica*, Vol. 20.
- Lewis, David (1996), "Elusive Knowledge", *Australasian Journal of Philosophy*, Vol. 74.
- MacFarlane, J. (2005), The Assessment Sensitivity of Knowledge Attributions, In T. Gendler, & J. Hawthorne (Eds.), *Oxford studies in epistemology*, Oxford: OUP.
- Recanati, Francois (2002a), "Unarticulated Constituent", *Linguistic and Philosophy*, Vol. 25.
- Id. (2005), *Literal Meaning*, Cambridge.

- Rysiew, Patrick (2001), "The Context-Sensitivity of Knowledge Attributions", *Nous*, Vol. 35.
- Schiffer, Stephan (1996), "Contextualism Solutions to Skepticism", *Proceeding of the Aristotelian Society*, Vol. 96.
- Salmon, Nathan (1991), "The Pragmatic Fallacy", *Philosophical Studies*, Vol. 63.
- Soames, Scott (2002), *Beyond Rigidity*, Oxford: OUP.
- Id. (2008), "The Gap between Meaning and Assertion: Why what we literally say often differs from what our words literally mean", *Philosophical Papers*, Vol. 1, Princeton University Press.
- Stanley, Jason (2004), "On the linguistic Basis for Contextualism", *Philosophical Studies*, Vol. 119.
- Williamson, Timothy (2005a), "Contextualism, Subject-Sensitive Invariantism, and knowledge of knowledge", *The Philosophical Quarterly*, Vol. 55.

